

بررسی و تحلیل شعر افسر کرمانی، شاعر و خوشنویس

دکتر محمدرضا نجاریان*

معصومه وطن پرست**

چکیده

افسر کرمانی، مهدی قلی، ادیب، شاعر و خوشنویس نیمه‌ی دوم سده‌ی ۱۳ ق در ۱۲۹۵ هـ. ق در کرمان زاده شد و نزد بزرگان آن‌جا علوم دینی، حکمت، منطق و کلام آموخت. به سبب آوازه‌ی شعر و ادب خویش به دربار ناصرالدین شاه راه یافت و پس از خواندن قصیده‌ای در حضور شاه، از وی لقب «افسر الشعراء» گرفت. افسر، شاعر دربار و مداح ناصرالدین شاه نشد و به کرمان بازگشت و گاه به انتقاد از سلطان نیز پرداخت. او حتی در قصیده‌ای که در ستایش از ناصرالدین شاه سروده، از اوضاع نابسامان اجتماعی و تنگدستی مردم انتقاد کرده است. اگرچه افسر را از هواداران سبک بازگشت ادبی و از جمله کسانی دانسته‌اند که کوشیده است شعر فارسی را از قید سبک هندی رهایی بخشد و به راه پیشینیان بازگرداند؛ اما در اشعار وی گاه تأثیرات سبک هندی نیز دیده می‌شود. مضمون قصاید وی یا وصف طبیعت است و یا ستایش پیامبر (ص) و اهل بیت و بیش از همه حضرت علی (ع) و امام مهدی (عج) و گاه در آن‌ها به آیات قرآن، احادیث و روایات نیز اشاره شده است. برخی از اشعار او نیز رنگ کلامی - عرفانی با دیدگاه وحدت وجودی دارد و در برخی موارد یادآور اشعار ملاحادی سبزواری است. نمونه‌هایی از خط نسخ، شکسته و نستعلیق افسر همراه با نثر مسجع وی که به شیوه‌ی قائم‌مقام فراهانی است، در آغاز دیوان آمده است. در این مقاله بر آنیم تا ضمن معرفی افسر کرمانی، جایگاه سبکی او را نشان دهیم.

واژه‌های کلیدی: افسر کرمانی، شعر سده ۱۳، خوشنویسی، سبک بازگشت، سبک هندی.

تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۳/۱

تاریخ پذیرش: ۹۷/۷/۲۰

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد

Vistavatan59@gmail.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز

۱- مقدمه

حاج آقا بزرگ تهرانی در معرفی چهره‌ی غبار گرفته‌ی شاعر عهد ناصری می‌نویسد: ... و هو مهدی قلی بن الحاج ابوالقاسم من شعرا عهد ناصرالدین شاه قاجار، له دیوانان فیها القصاید والغزل و غیرهما زهاً سبعة آلاف بیت كما وصفه لی السید محمد الهاشمی الکرمانی بطهران. و قال مات بعد الثلاثمائة الالف بکرمان. توجد دیوانه عند حفیده عباس افسری (آقابزرگ تهرانی، ۱۳۶۶: ۲۰۲).

اَفسَرِ کَرْمَانِ، مهدی قلی، ادیب، شاعر و خوشنویس نیمه‌ی دوم سده‌ی ۱۳ ق. بود. شعر او نمونه‌ی سهل و ممتنع است و در سحرآفرینی از سعدی، فردوسی، نظامی، خواجه و حافظ تأثیر پذیر بوده است (افسر کرمانی، ۱۳۷۲: ۲۲). از جمله این بیت:

چو شد این لاله حمرا نهان زین گلشن خضرا

هزاران نرگس شهلا شکفت از طرف این بستان

(دیوان: ۹۱)

هزاران نرگس از چرخ جهانگرد فروشد تا برآمد این گل سرخ

(نظامی: ۱۵۶)

پدر او ابوالقاسم کرباسی که از بازرگانان خراسان بود، در سفری به کرمان دختری از آن دیار را به همسری برگزید و افسر، یگانه فرزند آنان، در ۱۲۵۹ هـ. ق در آنجا زاده شد (آفرینش، ۱۳۵۲: ۴۴۷). او در زادگاه خود نشو و نما یافت و نزد بزرگان آنجا علوم دینی، حکمت، منطق و کلام آموخت (سمندر، ۱۳۵۳: ۸۶). دیری نپایید که وی به تهران رفت و به سبب آوازه‌ی شعر و ادب خویش به دربار ناصرالدین شاه راه یافت و پس از خواندن قصیده‌ای در حضور شاه، از وی لقب «افسر الشعراء» گرفت. در دیوان او هم‌اکنون قصیده‌ای در ستایش از ناصرالدین شاه دیده می‌شود (افسری، ۱۳۷۲: ۴۰ - ۵۶)؛ اما افسر شاعر دربار و مداح ناصرالدین شاه نشد و به کرمان بازگشت و گاه به انتقاد از سلطان نیز پرداخت. او حتی در قصیده‌ای که در ستایش از ناصرالدین شاه سروده، از اوضاع نابسامان اجتماعی و تنگدستی مردم انتقاد کرده است (بابایی، بی تا: ۵ - ۱۳).

افسر در کرمان از جایگاه اجتماعی ویژه‌ای برخوردار بود و حکام آن‌جا همچون محمد اسماعیل خان و کیل‌الملک و شهاب‌الملک به وی توجه داشتند. از این‌رو بسیاری از کسان که حکومت در تعقیب آنان بود، به منزل وی پناه می‌بردند و به سفارش او بخشوده می‌شدند. افسر نخستین انجمن ادبی کرمان را که ایمن، جیحون و میرزا آقاخان کرمانی بدان پیوستند، بنیاد نهاد (افسری، ۱۳۵۷: ۴۱)؛ اما این انجمن پس از چندی به سبب مخالفت‌های دولت‌مردان منحل گردید و افسر نیز به بم تبعید شد (افسر کرمانی، ۱۳۷۲: ۹۵). سبب مخالفت حاکمان کرمان با افسر و تبعید وی به درستی روشن نیست؛ اما احتمالاً همکاری او با میرزا آقاخان کرمانی که بعدها به فرقه‌آزلی، از پیروان باب، پیوست (آدمیت، ۱۳۵۷: ۱۴۶)، در این امر بی‌تأثیر نبوده است. به هر روی، تبعید شاعر را از پای درآورد و پس از بازگشت به کرمان درگذشت. بهزادی و آفرینش مرگ وی را در ۱۳۰۰ هـ. ق و در ۴۱ سالگی گفته‌اند. سمندر و بابایی مرگ او را در ۴۵ سالگی ذکر کرده‌اند و آقابزرگ درگذشت افسر را پس از ۱۳۰۰ هـ. ق آورده است (افسری، ۱۳۵۷: ۴۲). فرزند منحصر بفرد افسر مرحوم ابوالقاسم بوده است که پسران وی به نام‌های عباس، مهدی و محمد علی هرکدام خط خوش را از نیای خود به ارث برده‌اند. افسر خط ثلث و شکسته نستعلیق را بغایت زیبا نوشته است و در نسخ‌نویسی و کتابت قرآن کریم نیز استادی داشته است (دیوان افسر، ۱۳۷۲: ۱۷).

۱-۱- پیشینه‌ی پژوهش

درباره‌ی سبک‌شناسی دیوان افسر کرمانی تاکنون تحقیق مستقلی به رشته‌ی تحریر درنیامده است. گذشته از دیوان وی که به سال ۱۳۷۲ توسط انتشارات اطلاعات به چاپ رسیده، چند مقاله نیز درباره‌ی زندگی و شعر افسر نوشته شده است.

نخستین بار محمود آفرینش کرمانی، در شماره‌ی چهارم از دوره‌ی یازدهم مجله‌ی وحید به سال ۱۳۵۲ به زندگی و شعر افسر کرمانی می‌پردازد. وی ذکر می‌کند که از اولین منابع که به معرفی این شاعر بلندآوازه پرداخته کتاب *النذریه الی تصانیف الشیعه* است که وی برای نگارش این مقاله نیز از آن بهره برده و پس از آن به ذکر مصادیقی از شعر او می‌پردازد.

بیژن سمندر در شماره‌ی ۱۴۰ و ۱۴۱ مجله‌ی هنر و مردم به سال ۱۳۵۳ در مقاله‌ای با عنوان «افسر کرمانی، چهره‌ای هنرمند در غبار ایام» گذشته از معرفی شاعر به برخی از ویژگی‌های سبکی شعر وی به طور خلاصه اشاره کرده و پس از آن بیشتر بر هنرمندی شاعر در عرصه‌ی خوشنویسی اشاره دارد و نمونه‌ای از خط وی را نیز آورده است.

همچنین در *دایره‌ی المعارف بزرگ اسلامی* مقاله‌ای با عنوان «افسر کرمانی» با قلم مجدالدین کیوانی درج شده است که در آن نیز به زندگانی شاعر پرداخته و پس از آن به تحلیل جایگاه افسر در انجمن‌های ادبی آن روزگار می‌پردازد.

مقاله‌ی متأخری که در باب شعر افسر کرمانی به رشته‌ی تحریر درآمده است، مقاله‌ای با عنوان «جلوه‌های بدیع در آثار افسر کرمانی» به قلم عباس باقری، مرضیه‌السادات اسعدی و مریم درگاهی‌پور است. در این مقاله به بررسی و تحلیل صنایع بدیعی در *دیوان افسر کرمانی* پرداخته و وی را پس از قائم مقام در رجه‌ی دوم نویسندگان نثر مسجع فارسی می‌داند.

۲-۱- مختصات شعر دوره‌ی بازگشت (قرن سیزده تا اواسط قرن چهاردهم)

۲-۱-۱- مختصات زبانی

زبان شاعران این دوره خام و ابتدایی است. ادبای این دوره با متون قدیم و فصیح و بلیغ زبان فارسی بیگانه بودند. این شاعران گاهی در زبان سهل‌انگاری غیر قابل قبولی دارند. بسیاری از ویژگی‌های فراموش شده‌ی زبان از قبیل الف اطلاق که از قرن ششم به بعد فراموش شده بود، در شعر دوره‌ی بازگشت دوباره رواج یافت؛ اما با این همه، گاهی می‌توان از روی جزئیاتی دریافت که شعر مربوطه به سبک خراسانی اصلی، یا دوره‌ی بازگشت است. مثلاً گاهی در کاربرد انواع یاء که در سبک خراسانی، آیین و بنیادی دارد، اشتباه می‌کنند: قدما یاء تردید را در مواقعی می‌آورند که ادات تردید و تشبیه از قبیل گویی و پنداری در کلام موجود باشد.

در کاربرد حرف اضافه‌ی مضاعف هم اشتباهاتی کرده است. قدام اولین حرف اضافه را فقط به می آورند: لغت بساط، لغات غیر معمول عربی، تویی، ستاده به جای استاده‌اند، نشسته به جای نشسته‌اند.

فعل مفرد برای فاعل جمع، گشاینده به جای گشوده‌اند (زبان گشودن) آمده است و بد به جای (بد است) آمده است. «نه» قید نفی بدون فعل، یاد آوردن به جای یادکردن یا ذکر خیر کردن، طرز به جای شیوه، به جای تهمت زدن، تهمت نهادن، مرسد به جای نرسد.

۱-۲-۲- مختصات فکری

از نظر فکری سعی در بیان همان افکار مرسوم در عهد غزنوی و سلجوقی در قصیده و افکار دوران حافظ و سعدی در غزل بود و می‌کوشیدند از مسائل روز استفاده نکنند تا هر چه بیشتر شعر به اسلوب قداما شبیه باشد. از این رو در زبان شعری و فکر شعری، محدوده‌ی خاصی داشتند. در قصیده، تغزل و سپس مدح و در غزل مضامین عاشقانه و عارفانه مرسوم بود و از مسائل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی سخن می‌گفتند.

شاعران جز به ظواهر دربارهای عهد غزنوی و سلجوقی اعتنایی نداشتند. علت اینکه دیدگاه پویایی در عصر قاجار وجود نداشت، چیزی جز اوضاع فرهنگی و اجتماعی و سیاسی ایستای آن دوره نیست و چنانکه گفته شد، نیروی محرکه و عامل اصلی تغییر سبک‌ها و تحولات اجتماعی است. علاوه بر قصیده و مدح، شعر صوفیانه هم رواج داشت؛ اما عرفان این دوره هم عرفانی سطحی و تقلیدی است.

۱-۲-۳- مختصات ادبی

قالب مسلط در این دوره قصیده و غزل است. قصیده‌ی بازگشت بر دو نوع است: یکی قصاید امثال سروش و محمودخان صبا که به سبک شاعران عهد غزنوی چون عنصری و فرخی است و به همان شیوه‌ی ساده است و صناعات ادبی در آنها کم است و دیگر قصاید امثال قآنی که به اسلوب دوره‌ی سلجوقی است و مانند اشعار انوری

و خاقانی پر از صناعات ادبی و تلمیحات و به طور کلی مشکل است؛ اما غزل بیشتر سعدی‌وارست یا تلفیقی از شعر سعدی و حافظ است و صناعات آن معتدل است.

۱-۳- دیوان افسر کرمانی

افسر دارای دو دیوان شعر بوده است که نزدیک به هفت هزار بیت شعر داشته است. بخشی از آن‌ها تا امروز انتشار یافته است. لطافت و اثربخشی غزل‌های اوست که همچون جویبار ملایمی دل خواننده را می‌نوازد و به دنبال خود می‌کشاند. او مسلمانی است مؤمن و پاک اعتقاد و عارفی عاشق خاندان نبوت و امامت است. *دیوان افسر کرمانی* در سال ۱۳۷۲ به همت «انتشارات مؤسسه اطلاعات» به زیور طبع آراسته شده و استاد دانشمند آقای دکتر حسین بهزادی اندوهجردی، مقدمه‌ای دلنشین بر *دیوان* شاعر گرانقدر دیار کریمان نگاشته‌اند.

۲- سبک شعر

دوره‌ای که ادبیات ایران به وجود شاعرانی همچون یغمای جندقی، صفای اصفهانی، شوریده شیرازی و ادیب نیشابوری و ... مزین است. شعر افسر نیز بر محور ارزش‌های معمول و مقبول زمانش قرار دارد و به حق باید او را خواجه‌جوی دوم کرمان نامید. اگرچه افسر را از هواداران سبک بازگشت ادبی و از جمله‌ی کسانی دانسته‌اند که کوشیده است شعر فارسی را از قید سبک هندی رهایی بخشد و به راه پیشینیان بازگرداند؛ اما در اشعار وی گاه تأثیرات سبک هندی نیز دیده می‌شود.

۲-۱- تأثیرات زبانی

۲-۱-۱- تأثیرات آوایی

جناس و تضمین را بیشتر به‌ار برده و کوشیده است که اشعارش از پیرایه‌های لفظی نیز بهره‌ور باشد. در برخی از رباعیات او جناس در سه مصراع دیده می‌شود. مثل جناس مرکب در قافیه:

ز آن پیشه که در علاج آن درمانی
 صبر است علاج عشق و آن در ما، نی
 (دیوان: ۲۱۴)

گر کام به دل سفر کند بی جاده
 بی قاعده نی بنوش و نه بیجا، ده
 (همان: ۲۱۴)

در خیل بتان نجسته بر خویش تنی
 مانده عنکبوت بر خویش تنی
 (همان: ۲۱۳)

گفته است که در هر کسی چون ما، نی
 گویند به هنروری تو ما را مانی
 (همان: ۲۱۶)

گویند که عشق را بکن درمانی
 ما چاره‌ی درد عشق دانیم و لیک

ز آن جوهر گل شمیم رخ بیجاده
 اندک خور و اندکی مرا ده ساقی

ای آنکه به حسن غره بر خویش تنی
 روزی برسد تو را که از موی زنج

استاد هنروران عالم مانی
 گر صنعت عکس تو ببیند امروز

(بتا- به تا) (ص ۴۷) / قربان- قرب آن / دلبر - دل بر (همان: ۱۸۹).

۲-۱-۱-۱-۲- تشدید مخفف

از مگسی صد هزار مرتبه عنقا
 (دیوان: ۳۷)

ابروان کرده حسام و مژگان را خنجر
 (همان: ۱۷۸)

ای مژّهات انداخته پیکان به رخ ماه
 نبود بر پیشه حریم تو کمتر

بسته بر قتل من آن ترک جفاییشه کمر

۲-۱-۱-۲- تلفظ کهنه

در شهر بیاکنده ز مردار شکم را
 (همان: ۴۳)

شیران همه از گرسنگی مرده و روبه

ممال: عتیب، خضیب (همان: ۱۵۲)

۲-۱-۱-۳- قافیه درونی

ز کویم رخت بربستی مگر از یاریم خستی

چه دیدی کز برم جستی شکستی عهد و پیمانم

الا ای همدم دیرین که از خشتت بود بالین

نظر بگشای و بر من بین که خون پالاست مژگانم

(همان: ۶۱)

۲-۱-۱-۴- موسیقی بیرونی

بحر قصاید افسر به ترتیب عبارتند از: ۱۶ هزج، ۱۱ رمل، ۵ رجز ۳ مضارع، ۳ مجتث، ۲ مفتعلن فاعلات.

گزینش اوزان خیزابی و دوری به برخی از غزل‌های افسر حلاوتی خاص داده است. افسر غزل‌های خود را در این بحرها سروده است: ۶۷ هزج، ۶۴ رمل، ۳۱ مجتث، ۲۵ مضارع، ۹ مفتعلن فاعلات، ۴ مفتعلن مفاعلن، ۱ سریع، ۱ کامل، ۱ خفیف، ۱ رجز، ۱ کامل.

۲-۱-۱-۵- موسیقی کناری

بسیاری از قصاید وی مردف و ردیف فعل است: ۷ است، ۲ نهاده‌ای، ۲ آمد، ۲ کند، نهاده‌ایم، بین، استی، آمد مرا، را، ۲ تو، همه، زلزله، آفتاب، دل وی گاه به شیوه‌ی خواجوی کرمانی در قصائدش، قوافی نادر و نسبتاً مغلق به کار برده است که نوعی اعنات و تکلف است. مثل: نحاس، ارتعاس، اعتساس، نعاس، انغماس، قطاس، کاس و اندراس (دیوان: ۱۲۱) یا اعوجاج، زجاج، نعاج، ارتعاج، انفراج و هیاج (همان: ۱۱۱). بسیاری از غزل‌های وی هم مردف و ردیف فعل است: ۱۱ است، ۸ نیست و گاهی جمله است: نازک است، اوست، بدست آر و... ۱۸ مورد (را) و... گاهی ترکیب مثل «بهتر از این» در دو مورد.. نیز گاه در قافیه، آرایه‌ی اعنات است: مثل شمایل و مسایل و حایل و... (همان: ۱۸۸).

۲-۱-۲- تاثیرات لغوی

۲-۱-۲-۱- لغات پیش پا افتاده و عامیانه

بکبکه (روغن با کشک آمیخته)، تشرین چالش سارنگ (مرغک سیاه ضعیف، سازی است)، سعتر (گیاهی است که به زلف خوبان تشبیه کنند)، سگالیدن شوشه (شفشقه طلا و نقره)، صولجان غو (نعره)، غنگ (هاون چوبی، چوب عصاران)، فخر (سبو)، فرخار (دیر و معبد)، فستق (پسته) قتب (روده، پالان)، قیروان کالنجر لخلخه (معجون خوشبو)، مرغوله (موی پیشانی)، موسیقار (نوعی ساز)، منجوق (دیوان: ۴۰). مشکو (بتخانه)، نیفه (بندکش ازار) (همان: ۴۲).

از دبده موکب وی خیل بهاری گستند به یک ره همه آسیمه و دروا

(همان، ص ۳۹)

یانی کف معمار قضا از در صنعت بنهاد بر او قنطره از صخر صما

(همان)

چون زورق آکنده که استد به دو لنگر استاده نه‌اش میل به پایین و نه بالا

(همان)

هامون بدی از خلخله سوسن و سوری پر غالیه سوده و پر عنبر سارا

(همان: ۴۰)

امروز چه رخ داده ندانم که به گیتی آن فر و بها نیست که زین پیش بدی‌ها

(همان)

نعرنک هژبران و خورشیدن و گردان آغوش فلک را کند آموده ز غوغا

(همان: ۴۱)

روزی که ز آشیهه شبرنگ و غو کوس در طارم پیروزه گون فتد آوا

(همان)

مرا با صحبت آن مه دلی خوش بود و کامی خوش
 دریغا کز بساط او بدور افکند دورانم
 الهی دوستان را زندگانی باد پاینده
سر ایشان سلامت باد اگر من خسته شد جانم
 (همان: ۶۱)

۲-۱-۲- واژه‌های عربی

امید که انصاف توام داد ستاند ز آنان که نمایند جفاها به من عمدا
 (همان: ۴۲)
 گلشن بگرفت رنگ گلبن آورد بار اهلا اهل ای حبیب بخ ای نگار
 شعله‌ای از تبغ او بر هر که تابد تا ابد بانگ ویلک و یلکش خیزدهمی از استخوان
 (دیوان: ۶۹)
 به ویرانه‌ها دیو میشوم سیرت به بیغوله‌ها غول عفریت سیما
 (همان: ۱۰۵)

دهخدا می‌نویسد: میشوم به معنی شوم و نامبارک است و اصل کلمه مشؤوم است و غلط به کار رفته است. عنصری هم همین ترکیب را دارد. بخ، مقرنس، دارالضرب، ذوالنون، قسوره، مکیال، مروق، تناد، مصطبه، حمیر، جماش، جلباب، حمیر، جماش، مصطبه (همان: ۴۱)

۲-۱-۳- لغات ترکی

با آن سپه پیل مصاف از پی یرغو چار اسبه برانگیزد در معرکه یرغا
 (همان: ۴۰)
 یرلیغ نگارد بر هر عارف و عامی منشور فرستی سوی جاهل و دانا
 (همان: ۴۱)

۲-۱-۲- لغات مغولی

و آنگاه به بستان کند اورنگ شهی نصب
ز آن سان که شهان راست مر آن سیرت و یاسا
(همان: ۴۰)

۲-۱-۲-۵- لغات عربی مهجور

مرا در فرقت آن مه مکن تشنیع ای ناصح
تو در ساحل مکان داری من اندر موج طوفانم
(همان: ۶۱)

عقل مجرد کجا و بحر گمانت
خس نکند هرگز انغماس به عمان
(همان: ۱۳۷)

۲-۱-۲-۶- آرکائیسیم (لغات پهلوی): ایدون، طبرزد (لغت پهلوی است)

لشکر دشمن کند آن گونه نبردی
کز صد نگذارد یک از آن قوم اِبَر جا
(همان: ۴۰)

بر مصطبه ملک دگر باره نشیند
مانند سکندر که اِبَر مسند دارا
(همان: ۴۱)

۲-۱-۲-۷- اعلام مذهبی، شعر و ...

موسی عمران ز هوش رفت چو تابید
پرتوی از عکس تابش تو به سینا
(همان: ۳۷)

مور درت حکمران ملک سلیمان
مرغ شبت فیض بخش لعل مسیحا
(دیوان: ۳۸)

داماد پیمبر ولی قادر بی چون
بن عم محمد علی عالی اعلا
(همان: ۴۱)

به قهر زمین رخت بر بسته قارون
بر اوج فلک تخت بنهاده عیسی
(همان: ۴۴)

اگر چه عاجز از نظمم روان دعبل و اعشی

اگر چه قاصر از شعرم بیان سعدی و حسان

(همان: ۱۳۲)

آن والی ولایت مطلق که الحق است دانا به هر چه هست چه در سر و چه عین

یعنی امام هفتم دین قبله امم کاظم که بر سجود رخس سجده و ثن

(همان: ۱۳۴)

از لعل روان‌پرور با معجز عیسای وز چشم ستم‌گستر با فتنه چنگیزی

(همان: ۲۰۰)

فروغ روی تو شد جلوه‌گر ز طلعت یوسف

که بی‌خبر ز خود آمد برون ز پرده زلیخا

(همان: ۹۶)

یوسف نرود در بر یعقوب و گرنه از مصر به کنعان برود قافله بسیار

(همان: ۵۸)

میکال چاکری است تو را گوش بر سخن جبرئیل خادمی است تو را سر بر آستان

(همان: ۱۳۱)

سلیمان داشتی از بال مرغان سایه گر بر سر

برای چاکرش بال ملک شد فرش زیر پا

(همان: ۱۰۶)

گاه‌گاه از ناصر خسرو کنی هر سو سخن

لختی از معروف کرخی قصه‌ها سازی حدیث

گه‌گه از مسعود سعد آری به هر جا داستان

گاهی از ذوالنون مصری فضل‌ها سازی بیان

(همان: ۱۸۰)

بوجهل چون به منبر احمد شود مکین دجال کی به مسند مهدی کند مقام
(همان: ۱۰۰)

۲-۱-۲-۸- اصطلاحات علمی

الف) نجوم

اکلیل خلافت بنهد باز به تارک منجوق ریاست بفرزد به ثریا
(دیوان: ۴۰)

ای شاه فلک قدر که در شاعری تو همواره همی سایدم اکلیل به شعرا
(همان: ۴۱)

ما را نمی رسد هوس فیض بندگیت کیوان کمینه چاکر و جوزا غلام تست
(همان: ۵۰)

افزونتر از فرونی نجم است نظم ما روشن تر از بنان عطارد بنان ماست
(همان: ۱۶۱)

گو دگر کیوان مده زحمت به خویش کاین فلک را پاسبانی دیگر است
(همان: ۱۶۳)

ب) موسیقی

بستان بدی از این پیش از انبوه ریاحین پر ز زمزمه بارید و لحن نکیسا
(همان: ۴۰)

دلدار به نالیدن افسر ندهد گوش این ناله عشق است نه طنبور و رباب است
(همان: ۱۵۷)

پ) بازیها

فشاند پنجه نراد شب ز اختر رخشان هزار مهره سیمین به روی تخته مینا
(همان: ۹۶)

معرفت ها خام بتراشی برای صید خلق نردهای بازگون بازی به اغوای کسان
(همان: ۶۸)

ت) فلسفی

کاین جهان را از چه بنهادند بنیاد این چنین
 کاین فلک را از چه بنمودند بنیان آن چنان
 مختلف اَضداد را بنگر که با هم مقترن
 منفصل اشیاء را بنگر که با هم توأمان
 که جمادی جانب ملک نباتی رهسپر
 گه نباتی جانب اقلیم حیوانی روان
 جنس‌ها را بین که هر یک جسته از دیگر فرار
 بین تو ضدها را که هر یک کرده با دیگر قران
 (همان: ۶۷)

بخود گفتم بر این مبنی که باشد علت غائی
 بخود گفتم از این بنیان چه باشد مقصد یزدان؟
 (دیوان: ۹۱)

ای که در دایره بارگه رفعت تو
 چون یکی نقطه موهوم فلک مستتر است
 (همان: ۸۲)

نقطه موهوم نقطه لا یتجزی است (دهخدا، ذیل نقطه موهوم)

عرض جسم تو و جوهر عقل صافی
 عکس را عزم کنی گر به هیولی و صور
 بحقیقت مثل جوهر محض و حجر است
 صورت آنکه چو هیولی و هیولی صور است
 (همان: ۱۱۰)

۲-۱-۹- اسطوره‌ها

الف) ایران باستان

با فرّ فریدون بنشین باده جم‌نوش
 کن قصه ضحاک و غم کاوه فراموش
 (همان: ۱۲۵)

برخیز که تا در طلب خون سیاوش
 بندیم کمر ماه و تو، کیخسرو آثار...
 (همان: ۷۸)

غوغای عهد ضحاک یکباره خیزد از خلق

بر دوش اگر ببینند آن طره دو تایت

(همان: ۱۵۴)

سام آمده صیدی از کمندت	رستم شده زالی از کمانت
کاووس ملازم رکابت	گرشاسپ پیاده عنانت
کیخسرو چون افراسیاب است	زنهاری تیغ ابروانت
مانند کیان شده کیومرث	حسرت کش جرعه لبانت
از حسرت نیزه تو گودرز	غلطیده به خون چو کشتگان
از هیبت ناوکت فرامرز	دریده جگر چو دشمنانت

(دیوان: ۱۵۷)

نگون شد مشتعل خورشید و شمع ماه شد ظاهر

عیان شد پادشاه زنگ و پنهان بیرق دارا

(همان: ۱۰۶)

در مکتبت ولید فلاتون خم نشین

در گهت عبید سلاطین جم نشان

(همان: ۲۲۰)

جانم فتاده همچو سکندر ز تشنگی

در ظلمتی که چشمه حیوانش آب تست

(دیوان: ۶۵)

ب) عرایس شعر

غنچه در بزم چمن خسروش

لاله بر طرف دمن لیلی وار

گردد این دور ز مجنون خزان

شود آن یار به شیرین بهار

(همان: ۵۵)

زین پس من و کوه غم و آن تیشه فکرت

فرهاد شوم داد دهم کوهکنی را

(همان: ۱۵۱)

۲-۱-۲-۱۰- مخالفت قیاس

عرصه هیجا پر از شیر و پلنگ آید به چشم از پلنگین صولتان رزم و شیر اوژن یلان
(همان: ۶۹)

۲-۱-۲-۱۱- انواع ک: بیشتر تحبیب

بجوی طرفه یارکی بتی سمن عذارکی بهشت وش نگارکی وز آن به دل قرار بین
(همان: ۷۰)

این بیت در غزل ص ۱۹۹ دیده می‌شود؛ البته در ص ۷۰ عین این غزل در میان قصیده است.
بهارکی بنفشه مو (همان: ۱۹۹)

۲-۱-۲-۱۲- لغات جدید

از جرتقیلش مگرا آگهی استی کایدون به چنین تعبیه کرده است تقاضا
(همان: ۳۹)

۲-۱-۳- نحوی

۳-۱-۳-۱- ی زائد

آن روز نه جز نغمه مرغان بدی آهنگ امروز نه جز ناله زاغان بود آوا
یک چند دگر باش که تا خسرو اردی لشکر بکشد باز سوی گلشن و صحرا
(همان: ۴۰)

۲-۳-۱-۲- جابجایی ضمیر

یاد آیدم آن عهد که با خوب جوانان هر سو بچمیدیم پی سیر و تماشا
(همان)

۲-۳-۱-۲- هی (قید زمان)

این طعنه زند هی به که بر طالع مجنون آن سخره کند هی به چه بر عارض لیلا
(دیوان: ۳۹)

۲-۱-۳-۴- الف اطلاق در ردیف داریا

پیکان مژّه صارم ابرو سپاه خط با عاشقان مگر سر پیکار داریا
(همان: ۱۵۱)

۲-۱-۳-۵- همی

تورفتی و منت از پی همی افتان و خیزانم (همان: ۶۱)

۲-۱-۳-۶- قید تشبیه

مانا ز ازل از پی اتلاف خلایق با مرگ به هم داده همی دست مواخا
(همان: ۴۰)

۲-۱-۳-۷- حرف اضافه مضاعف

بر شاخ شجر بین که چون میران ممالک ز اشکوفه به سر بر زده قرطاس رقم را
(همان، ص ۴۲)

۲-۱-۳-۸- حرف تأکید مفعول

مر امر قضا را ندهد هیچ تنی تن مر حکم قدر را نکند هیچ کس امضا
(همان: ۴۱)

۲-۱-۳-۹- شبه جمله تشبیه

هی هی کیم آخر من آن بنده مشکین کز جور زمان گوی تو را ساخته مأوا
(همان: ۴۲)

۲-۱-۳-۱۰- قید زمان

از فر و بها ساخت گلزار نک امروز بس طعنه که راند همه دم باغ ارم را
(همان: ۴۲)

۱۱. شبه جمله تحسین

زلفکا وهه تو آن مشکین رسن پرچین نقابی

کت جهانی دل گرفتار است در هر پیچ و تابی دیوان
(همان: ۷۶)

گر شدم رسوای عشق آخر شدم مقبول دوست

حبذا رسوایی کو اعتبار آمد مرا

(همان: ۳۸)

گلشن بگرفت رنگ گلبن آورد بار اهلا اهل ای حبیب بخ ای نگار

(دیوان: ۷۰)

بت من زهی ماهر و ترک ساده مه مه خهی تندخود شوخ خود را

(همان: ۴۳)

غریبی و فقر و غم عشق دارم بنام ایزد اسباب عشرت مهیا

(همان: ۱۰۴)

۲-۲- تأثیرات ادبی

قالب مسلط غزل است. سروده‌های او آکنده از صنایع ادبی است.

تشبیه تفضیل، استعاره‌ی مکنیه و مصرحه و کنایات زیبا، مثل بیت دوم زیر که زلف به استعاره همچون خورشید خرگاه زده است و مژگان زیبای یار به رخ معشوق چون ماه تیر انداخته است:

عید آمد و غم رفت، زهی دولت ناگاه صد شادی و پیروزی آورد به همراه

ای بر در خورشید زده زلف تو خرگاه ای مژّهات انداخته پیکان به رخ ماه

(همان: ۲۱۰)

از جای سبک خیز و به رگم دل بدخواه پیمان‌ام از باده همی ساز گران بار

(همان: ۷۵)

۲-۲-۱- ترکیبات تشبیهی و استعاری و کنایی بر ساخته افسر

کاوه اردی، ضحاک دی، کعبه گل، نسیم کاکل گل، لاله خورشیدی نماید، گل ثریایی کند، دشت کهساری نماید، کوه صحرایی کند، صوت خنداخندشان، هوس مکان، طمع بالش، هوی بستر، فرخ رخ، عادل دل، گلستان صنم ستان، مقرنس طارم زنگارسان، آهوی وامق شکار، یک جهان خورشید، شیرویه طبع، مهوش موی قطران، طبع خورشید آستین، لعل

معجز آفرین، اعدای دل بریان، یک سپهر اختر، مهوشان شه منش (همان: ۲۴) فرش طلب
(همان: ۲۰۸) اسکندر گل (همان: ۷۴).

۲-۲-۱-۲- تشبیه مرکب

لشکر خط کرده بر سریر رخش مور ندیدم خدیو ملک سلیمان

(همان: ۱۳۶)

نمودی جای در محمل نهادی بار غم دل جرس آیا بهر منزلت منت از پی در افغانم

(همان: ۶۱)

مرغ گمان و شرفه کاخ ثنای تو باشد حدیث دیده خفاش و روی خور

(همان: ۱۰۱)

۲-۲-۱-۳- تشبیه بلیغ اضافی

صید دلم شد به شیر چشمش مایل می‌رمد از شیر اگر چه صید بیابان

(دیوان: ۱۳۶)

لعل لب/ هندوی خال (همان: ۱۳۶).

۲-۲-۱-۴- تشبیه مضمیر

جنت این فضای گلزار است کوثر این زلال انهار است

(همان: ۴۶)

بوی تو این یا شمیم خلد مزین کوی تو این یا فضای روضه رضوان

(همان: ۱۳۶)

ابرویش بنگر و مژگان بفکن بر ابرو ای کماندار مزین تیر بترس از شمشیر

(همان: ۱۷۸)

نطق تو این یا بیابان عیسی مریم کلک تو این یا عصای موسی عمران

(همان: ۲۰۰)

صید دلم شد به شیر چشمش مایل می‌رمد از شیر اگر چه صید بیابان

(همان: ۱۳۶)

عطار گر نه باد بهاری است پس چرا در باغ برده طبله مشک تتار باز
(همان: ۱۷۹)

ور نیست لاله شاهد هر جایی از چه رو افروخته به کوچه و برزن عذار باز
(همان: ۱۷۹)

افسر قصیده‌ای دارد با عنوان «روضه خلد» پر از تجاهل عارف که مفید تشبیه مضمراست.

۲-۲-۱-۵- تشبیه ملفوف

بالا و رخسار خوشش گیسوی و جزع دلکشش

کشمیرکی بغدادکی تبریزکی تاتارکی
(همان: ۷۵)

۲-۲-۱-۶- تشبیه تلمیحی

غنچه در بزم چمن خسرووار لاله بر طرف دمن لیلی‌وار
گردد این دور ز مجنون خزان شود آن یار به شیرین بهار
(همان: ۵۵)

ترسم که چو چنگیز کند چشم تو با خلق

ای ترک بگیر از کف او تیر و کمان را
(دیوان: ۴۵)

طره تو به هر خمی مار کلیم پرورد
آه که هندوی کند معجزه پیمبری
(همان: ۲۰۸)

شمع رویت گرشبی بر تو دهد در بزم ما

بزم ما روشن شود چون شعله‌های نخل طور
(همان: ۱۷۹)

چو موسی گشت خور اندر به طور ایمن مغرب
 چو عجل سامری فرعون شب شد ناگهان پیدا
 چو یوسف شد نهان خورشید خاور در چه مغرب
 وز این اندوه آمد چشم یعقوب جهان اعمی
 (همان: ۱۰۶)

۲-۲-۱-۷- تشبیه تفضیل

با شیوه‌هایی چون نسبت خطا دادن، رشک، شرمسار، خونجگر، چاکر و غیرت و ...

پا به گل از حسرت قدش قد طوبی خون جگر از غیرت لبش دل مرجان
 آه چه لب غیرت عقیق یمانی خون جگرش در بدخش لعل بدخشان
 دیده کوتاه‌بین به قد وی ار داد نسبت شمشاد باغ و سرو گلستان
 داد خطا نسبتی که در بر دانا بی‌بصر آند نه نزد مردم نادان
 قامت شمشاد را نه مهر منور قد سهی سرو را نه سیب زرخدان
 (همان: ۱۳۶)

نظم خداوند شرم دفتر سعدی شعر خداوند رشک صفحه حسان
 (همان: ۱۳۷)

چاکر خورشیدش آنچه ماه به خلخ بنده شمشادش آن سرو به کشر
 (همان: ۸۰)

ای زلف چه داری که غزالان ختایی هم‌گردن شیرند در این سلسله بسیار
 (همان: ۶۹)

خرامان گلبنی از من زپا افکند دست وی که با شمشاد قدش رشک بستان بود ایوانم
 (همان: ۶۱)

بنام ایزد مرا باشد نگاری که مانی شرمسار است از نگارش
 (همان: ۱۸۷)

زلف دو تاش آیت جادوی سامری
 لعل لبانش غیرت یاقوت بوالحسن
 (همان: ۲۰۰)

۲-۱-۸- تمثیل به سبک هندی

دل ما را مشکن ای صنم سنگین دل
 شیشه دانی تو که پهلو نزند سندان را
 (دیوان: ۱۴۵)

بهر پا بستن دل زلف گره گیر دو تا
 هست دیوانه یکی حلقه زنجیر دو تا
 ترک چشمش چو نظر جانب ابرو افکند
 واجب القتل یکی دست به شمشیر دو تا
 جز دو لعل لب و آن حلقه موهوم دهان
 جمع نادیده کس عنقا یک و اکسیر دو تا
 جان و دل برد بها گندم خال تو عجب
 جنس یک جنس در این کشور و تسعیر دو تا
 (همان: ۱۴۶)

مگو پاداش هر دادن ستاندن نیست در گیتی
 خزان یک گل گرفت از من گلستان کرد دامانم
 (همان: ۶۱)

مقامت رانخواهد درک کرد ادراک دراکان
 که کس با نردبان نتوان رود بر آسمان بالا
 (همان: ۱۰۶)

پیکر من زرد گشت از آتش رخسار او
 نیست عیب آفتاب ار معدن زر پرورد
 (همان: ۱۷۵)

بر اوج مدیحت نرسد طایر اوهام
 آری نتوان رفت بر افلاک به سلم
 (همان: ۸۵)

۲-۱-۹- نازک خیالی سبک هندی

ز نقطه دهنش هیچ دم مزن افسر
 که جز لبش نگشاید کس این معما را
 (همان: ۱۴۴)

۲-۲-۲- استعاره مصرحه (مصرحه مرشحه)

معشوق چون شاخه ریحان است که زیر خاک رفته. استعاره از نوع مرشحه است:

بهاران روید از گلشن هزاران سنیل و سوسن نهان در خاک دارد تن چرا آن شاخه ریحانم
(همان: ۶۱)

لعل نباشد تکلمیش نمک ریز لعل نباشد تبسیمش شکر سان
(همان: ۲۱۸)

ماه من از شرم بر خورشید اختر پرورد سرو من بر رخ ز مشکین طره عنبر پرورد
(همان: ۷۲)

لاله حمرا نهفته زیر دو ریحان سبزه بويا نهاده گرد دو عبهر
(همان: ۸۳)

نالهای چون ناله حبلی بگاہ وضع حمل گریه‌ای چون گریه مینا به بزم میکشان
(دیوان: ۱۵۳)

۲-۲-۳- اسناد مجازی: در بیت زیر فاعل «زمان» یعنی دی است.

دی آمد و کالای چمن برد به یغما یغمایی دی گشت همه گلشن و صحرا
(همان: ۳۹)

۲-۲-۴- مبالغه

از لطف تو بهشت بهاریست بی خزان وز قهر تو جحیم خزانی است بی بهار
(همان: ۸۴)

۲-۲-۵- حسن تعلیل

شنیده بود که مه را سفر فزاید قدر سفر نمود مهم تا فزایدش مقدار
(همان: ۵۲)

گلی کو را ببروردم به آب چشم و خون دل بنفشه وار از هجرش کنون سر در گریبانم
بر آن عهدم که بعد از وی نگیرم یار در عالم چو گل برخاست از گلشن بجایش خار نشانم
(همان: ۶۲)

۶-۲-۲- ارسال المثل

ماییم همان نخل که در دامن اطفال با سنگ فروریخته باشد ثمر ما
(همان: ۳۸)

۷-۲-۲- ایهام تناسب

افسر نمی‌خورد می و مست مدام تست (همان: ۱۶۰)

۸-۲-۲- تجاهل عارف

خود ز نفرین پدر آمد چنین رویت سیه‌گون تا نه چون صحرائشینان تیره‌روی از آفتابی؟
(همان: ۱۳۵)

۹-۲-۲- لف و نشر مرتب

زلف و رخت روزاست و شب باورنداری ای عجب آینه‌ای بنما طلب در صبح بنگر شام را
(همان: ۱۴۴)

۱۰-۲-۲- تنسیق صفات

نپندارم که در جنت به طرز تو بود حوری مشعشع رو مسلسل مو معنبر بوی و نسرين بر
(دیوان: ۱۴۵)

۱۱-۲-۲- تکرار

ختن ختن همه مشک اندرش به دسته سنبل یمن یمن همه لعل اندرش به حقه مرجان
به زلف بسته همی طبله طبله لادن و عنبر به خال سوده همی توده غالیه و بان
(همان: ۲۱۰)

۱۲-۲-۲- مراعات نظیر

چو لعل یاد او آرم که از تب کهربایی شد بیاد آن عقیق لب چکد از دیده مرجانم
(همان: ۳۹)

۱۳-۲-۲- موازنه

هجر تو ما را جحیم و قهر تو آذر وصل تو ما را بهشت و مهر تو طوبی
(همان: ۳۷)

۲-۲-۱۴- طرد و عکس

یک غزل وی به صورت «طرد و عکس» سروده شده است:

با تو صنوبر خرام کرده قیامت قیام	با تو صنوبر خرام کرده قیامت قیام
گر تو بریزی به جام باده نباشد حرام	گر تو بریزی به جام باده نباشد حرام
ماه رخت را غلام آمده خورشید چرخ	ماه رخت را غلام آمده خورشید چرخ
لوله خاص و عام زمزمه حسن توست	لوله خاص و عام زمزمه حسن توست
بسکه بود ازدحام کوی تو چون محشر است	بسکه بود ازدحام کوی تو چون محشر است
سرو خرامان به بام جز تو نیامد دگر	سرو خرامان به بام جز تو نیامد دگر
گر تو ببندی به دام مایه وارستگی است	گر تو ببندی به دام مایه وارستگی است
خون دل اندر به جام افسر بیچاره است	خون دل اندر به جام افسر بیچاره است

(همان: ۱۹۵)

۲-۲-۱۵- کنایه

ای آنکه به حسن از مقام رندان بزنی	لاف از کلمات هوشمندان بزنی
مستی تو و آبگینه داری در کف	هشدار که خویش را به سندان بزنی

(همان: ۲۱۳)

دی کز ره بیداد بر اطفال ریاحین ناشسته لب از شیر روا داشت ستم را
(دیوان: ۴۲)

۲-۲-۱۶- تلمیح

ای ید الله فوق ایدیهم تو را در خورد و شأن (همان: ۱۲۰)

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ (سوره ۴۸ / ۱۰)

معجزانگیزی کند از زلف ثعبان ثار تو موسوی حسن تو بر الزام فرعونی خطت
(همان: ۷۱)

فَالْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (سوره ۲۶ / ۳۲)

چون سامری در هر فنی گردیده جادوگر همه (همان، ۷۳)

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (سوره ۲۰ / ۸۵)

نزدیکتر ز من به منی ای ز من بری یا مند بدا جمالک فی کل ما بدا

(همان: ۱۴۳)

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (سوره ۵۰ / ۱۶)

لب معجز بیان بگشودی ای نطقت لسان الله که اهل آسمان گفتند آمنا و صدقنا

(همان: ۱۰۶)

مهر تو بر سجل گناه عدو دریغ کی می رسد نگیں سلیمان به اهرمن

(همان: ۱۳۵)

۳-۲- تأثیرات فکری

۳-۲-۱- بیان کاستی‌های اجتماعی و ستم‌ستیزی

یکی درخت ز بی‌آبی اوفتاد از پای شنید سلطان گفتا گناه دهقان است

یکی فقیر ز بی‌نانی از جهان بگذشت شنید دهقان گفتا گناه سلطان است

(همان: ۴۸)

حق انصاف عجب مملکتی مسکن ماست پیر ما پیرو ما رهبر ما رهزن ماست

(همان: ۱۶۲)

شاعر از نخوت اراذل و تازه به دوران رسیده‌ها در ستیز است:

روباه که بودی هم دم طعمه شیران نک طعمه شمارد همه شیران غژم را

گرگان که بدن‌دی همه بر خیل غنم چیر هان چیره به گرگان بنگر خیل غنم را

شیران همه از گرسنگی مرده و روباه در دهر بیاکنده ز مردار شکم را

(همان: ۴۵)

۲-۳-۲- شکوائیه

ما را ز دل اندر غم دلبر گله بسیار دل را گله از ما که کند حوصله بسیار
 پوییم به سر در سفر عشق توره را پای دل ما کرده اگر آبله بسیار
 یوسف نرود در بر یعقوب و گر نه از مصر به کنعان برود قافله بسیار
 شغلی نبود خوبتر از عشق دلارام ورنه بود از بهر دلم مشغله بسیار
 درمان غم عشق بود صبر و هم از صبر تا مرحله عشق وبد فاصله بسیار
 در عشق بدان پایه شدم شهره که در شهر هر شب بود از آه دلم غلغله بسیار
 ای زلف چه داری که غزالان ختایی هم گردن شیرند در این سلسله بسیار
 خوب است به دفتر سخن خوب و گر نه در مدرسه باشد ورق باطله بسیار
 نبود عجبی گر دل صد پاره افسر با ناوک عشق تو کند حوصله بسیار
 (بهزادی اندوهجری، ۱۳۸۱: ۱۳۱)

تبه بادا، دل گردون که سامانم بزد بر هم سیه بادا رخ انجم که ویران کرد بنیانم
 گمانم بود کین گردون به من دارد سریاری ندانستم که او آخر کند با خاک یکسانم
 (دیوان: ۳۹)

۲-۳-۳- تجلی حوادث و وقایع زمان مثل پدیده عکس

عکاس که برگرفت عکس رخ یار آوخ که نمود کار ما را دشوار
 بودیم همیشه یک جهت در ره عشق آمد به دو جا فکند مارا سر و کار
 (همان: ۲۱۵)

زمین لرزه بزرگ و ویرانگری را در کرمان تجربه کرد که شعری باردیف زلزله در وصف آن دارد:
 فتنه چنگیز دون با مردم ایران نکرد آنچه کرد این روزها با خلق ایران زلزله
 پیش از اینم بود سامان و سری در این دیار هان به من نگذاشته نه سر نه سامان زلزله
 خانه و کاشانه‌ام بنمود او زیر و زیر بوالعجب بر خرمنم افروخت نیران زلزله
 (همان: ۷۳)

۲-۳-۴- به استثنای غزل، در قصاید برخلاف دیگر شعرا که پیوسته از لب یار و اندام معشوق سخن رانده‌اند، یا مدح و ثنای این و آن را پیش کشیده‌اند، از این طرز سخن، دوری گزیده و اغلب اشعارش برداشتی است از محیط اجتماعی زمان او و حوادث و وقایع آن روزگار.

۲-۳-۵- افسر، عارف وارسته‌ای بود که ثروت سرشار داشت و همه را در راه دوستان بخشید و هیچگاه فریفته جاه و مقام نشد. از تعبیرات و اصطلاحاتی که در اشعارش پیداست، می‌توان به وارستگی او پی برد. وی در وادی طلب گام نهاده و به معرفت و عشق و فقر، فنا و سیر و سلوک دست یافته است.

۲-۳-۶- وصف طبیعت

مثل وصف بهار: خاصه که عید جم است جشن شهن سلف

مژده که ضرغام چرخ با همه فر و فره تافت ز ماهی عنان رفت به کاخ بره
 قصر حمل زیب یافت باز از این قسوره ای ز دو مشکین رسن یافت بر مه زره
 عود بر آتش فکن غالیه در مجمره شاد بزی خوش بچم بذله بگو می بیار
 (دیوان: ۲۳۰)

نسترن از منجیق گردن افراخته شور خلیل الّهی در سر انداخته
 نسترن نمروداوار سویش در تاخته ز آتش گل بهر وی مشعله‌ها ساخته
 بلبل چون پیک وی لحنی بناخته نغمه بردا سلام گوید از شاخسار
 (همان: ۲۳۱)

۲-۳-۷- ستایش پیامبر (ص) و اهل بیت و بیش از همه حضرت علی (ع) و امام مهدی (عج)

افسر کرمانی، مولا علی بن ابی طالب (ع) را بعد از رسول اکرم (ص) بزرگترین مظهر تجلی ذات الهی می‌داند. او را کلام‌الله ناطق می‌خواند که قضا یرلیغش را بر دیده امضا نهد و قدر، فرمانش را بر گوشه افسر بندد و همه اسرار سبحان در سینه او بود و همه انوار یزدانی

متجلی از روی اوست. افسر، قصاید بسیار متین و استوار در مناقب حضرت امیر(ع) و ائمه اطهار پدید آورده و چندین اثر در منقبت آخرین امام بر حق، حضرت مهدی (عج) رقم زده است (همان: ۲۰).

تهنیت عید مولود مولی علی(ع):

ای ترک بیا، دبدبه عید رجب بین در ملک عجم حشمت سلطان عرب بین
آفاق سراسر همه پر شور و شعب بین ذرات جهان را همه با عیش و طرب بین
مولود علی آن شه فرخنده نسب بین بن عم رسول الله، خاتم شد ابرار
(همان: ۲۲۳)

۲-۳-۸- آیات قرآن، احادیث و روایات

مگر گردیده سوسن را زیان گویا به مداحی که می خوانند در بستان مدیح شاه او ادنی
(همان: ۲۱۵)

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ (سوره ۵۳/آیه ۹)

شهنشاه ملک چاکر امیرالمؤمنین حیدر به معنی نفس پیغمبر به صورت یار آن مولا
(همان: ۴۰)

اشاره دارد به آیه مباحله: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ
ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ (آل عمران/ ۶۱)

تو بودی مقصد کلی او از عالم امکان که فرموده است یزدان سبح اسم ربک الاعلی
(دیوان: ۴۳)

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (اعلی / ۱)

از این غم گو بریزد دشمنت خاک الم بر سر که آمد بر سر کفت تنظیم امر کاف و نون یکجا
(همان: ۱۰۶)

إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ (سوره ۳/ ۴۷)

۹-۳-۳- رنگ کلامی - عرفانی با دیدگاه وحدت وجودی (جم، صص ۳۱-۱۰۶)

فلک جمعیت بر هم زند خواهد پریشانم نمی‌داند من از، زلف بتی آشفته سامانم
(همان: ۶۱)

مشو ایمن ز زهد عقل، ساقی می‌پیایی ده که این دیوانه آخر بشکند خمخانه‌ی ما را
(همان: ۱۴۹)

یادآور اشعار (ملاهادی سبزواری، ص ۱۰۱، بیت ۲۳، ص ۱۰۶، بیت ۱۲) (سیدحسین، ۱۰).

۱۰-۳-۲- طنزپردازی

در سرمای شدید زمستان مفتیان درباری را در تمثیل خویش به کار می‌برد:

مفتی که ز بشنیدن اوضاع جهنم زین پیش فتادیش دو صد رعشه بر اعضا
امروز بر آن است که تارحل اقامت در ساحت دوزخ برد از حدت سرما
من نیز بر آنم که خدایش بدهد اجر گر تفکند این زحمت امروز به فردا
(همان: ۳۹)

زاهد را به همان وحشت‌آبادی که با حدیث هول قیامت تبلیغ می‌کند، روانه می‌سازد:

آری عجیبی نیست که از سردی این فصل در قاف ببندد به درون بیضه عتقا
زاهد که به فردوس نبودش سر تمکین حالی گه آن شد که به دوزخ بنهد پا
(همان: ۳۹)

۱۱-۳-۲- ساختارشکنی در غزل: او در قالب غزل قصه‌ای جانسوز بیان می‌کند:

من آن مرغم که صیاد جفا کیشم به صد حسرت کشد در خاک و خونم زار و ندیشد مالش را
(همان: ۱۴۸)

۲-۳-۱۲- مرثیه پردازی

مثل سوگ همسر که او را با اوصاف مشخص شده، توصیف نموده است:

فلک جمعیتم بر هم زند خواهد پریشانم
 پری زادی که با خود رام کردم با هزار افسون
 عجب شمع فروزانی اجل خاموش کرد از من
 خرامان گلبنی از من ز پا افکند دست دی
 ز روبه بازی این گردون غزالم را ربود آخر
 به یغما رفت آن گوهر که می پوشیدم از مردم
 بهاران روید از گلشن هزاران سنبل و سوسن
 مگو پاداش هر دادن ستادان نیست در گیتی
 گلی کور را بیوردم به آب چشم و خون دل
 مرا با صحبت آن مه دلی خوش بود و کامی خوش
 چو یاد لعل او آرم که از تب کهریابی شد
 بهر شاخی که در گلشن پرافشان طایری بینم
 اگر بر تربتش گریم مکن منعم که حق دارم
 مرا در فرقت آن مه مکن تشنیع ای ناصح
 تو بر سنجاب می غلطی چه دانی حال مسکینان
 تماشایی چه غم دارد که گلشن را رسد آفت
 بر آن عهدم که بعد از وی نگیرم یار در عالم
 الا ای باد شبگیری به آن محمل نشین بر گو
 گذارت گرفتد آنجا پیام از من ببر او را
 ز هجرت ای سهی قامت رود از دیده جوی خون
 الا ای همدم دیرین که از خشتت بود بالین

نمی داند من از، زلف بتی آشفته سامانم
 هنوزش سیر نادیدم که شد از دیده پنهانم
 که تاریک است بی نور جمال او شبستانم
 که با شمشاد قدش رشک بستان بود ایوانم
 به خوابم کرد چون خرگوش اگر چه شیر غژمانم
 دریغا ز آنهمه کوشش که افزون کرد حرمانم
 نهان در خاک دارد تن چرا آن شاخه ریحانم
 خزان یک گل گرفت از من گلستان کرد دامانم
 بمفشه وار از هجرش کنون سر در گریبانم
 دریغا کز بساط او بدور افکند دورانم
 به یاد آن عقیق لب چکد از دیده مرجانم
 به یاد آرم از آن مرغی که بسمل شد به بستانم
 گلستانی است بی آب و من آنجا ابر نیسانم
 تو در ساحل مکان داری من اندر موج طوفانم
 مرا پهلو بفرساید که عریان در مغیلانم
 غم گل من خورم زیرا که یک عمریش دهقانم
 چو گل برخاست از گلشن به جایش خار نشانم
 تو رفتی و منت از پی همی افتان و خیزانم
 که ای مه حجله را آرا که بر وصل تو مهمانم
 به یادت ای کمان ابرو خلد در سینه پیکانم
 نظر بگشای و بر من بین که خون پالاست مژگانم

(دیوان: ۶۱)

۲-۳-۱۳- افکار عرفانی و غنایی

الف) عشق:

خواهی که رنجه گر نکند پنجه‌ای دلت میسند تا که رنجه کند پنجه‌ات دلی
(همان: ۱۹۹)

ب) بردباری:

دعوت به بردباری از زیباترین توصیه‌های اوست:

بر جفای باغبان بی‌مروت صبر کن ای که پای دل از بستان گل خاریت هست
(همان: ۵۶)

پ) پرهیز از تکبر و رعونت:

بلندی یافت کوه از پای در دامن کشیدن‌ها به سنگ آمد سر سیلاب از بی‌جا دویدن‌ها
من از بی‌قدری خار سر دیوار دانستم که ناکس کس نمی‌گردد از این بالانشینی‌ها
(دیوان: ۴۲)

ت) اندیشه‌های رندانه و قلندرانه:

مفتی شهر را بگو منکر عاشقان مشو ورنه به شرع ماشوی موجب ذم و طعن دق
(همان: ۱۱۱)

ث) تعظیم شراب:

آن آب که بر باده دهد آتش جهلت از خاک‌نشین در میخانه بدست آر
(همان: ۸۴)

ج) زاهد از دیدگاه او ریاکار و عاشق خلد است:

به زاهد سخی هست اگر چه پند نگیرد بریز خون صراحی که خون خلق حرام است
زاهد به خلد عاشق و ما بر رخ نگار عابد به سیب مایل و ما بر به ذقن
دماغ تا بکنم تر به رغم زاهد خشک بیار ساقی آن آب خشک و آتش تر
زاهدان را حور و غلمان بهشتی خوش بود عاشقان را وصل جانان خوشتر از حور و قصور
(همان: ۱۷۹)

چ) عقل دیوانه است:

بگو صیاد ما، در دام ریزد دانه‌ی ما را
 مرا در بند بند افتاده چون نی آتش غیرت
 که شاید بشنود مرغی دگر افسانه‌ی ما را
 که سوزد شمع بزم دیگری پروانه‌ی ما را
 حریفان را پراز صهباست جام‌عیش و حیرانم
 که تا کی بنگرد ساقی تهی پیمانه‌ی ما را؟
 مشو ایمن ز زهد عقل، ساقی می پیاپی ده
 که این دیوانه آخر بشکند خمخانه‌ی ما را
 (همان: ۳۸)

ح) یأس و نومیدی:

اگر بایست بستن هر کجا دیوانه‌ای، یا رب
 درین عالم که آب و گل، اساس هر بنا آمد
 به زنجیری ببند آخر دل دیوانه‌ی ما را
 بنا کردند از غم کلبه‌ی ویرانه‌ی ما را
 ز افسر آخر او را این همه بیگانگی تا کی؟
 خوش آن روزی که سازد آشنا، بیگانه ما را
 (همان: ۱۴۹)

۲-۳-۱۴- فخر و هجو

گاهی در اثر قدوم شاه، کرمان را پیرایه بخش روضه رضوان و یزد را در دوری از شاه، کلبه‌ی ویران می‌خواند:

بنال ای خطه یزد و بیال ای ساحت کرمان
 ز فیض مقدم شه گشتی ای کرمان بی رونق
 که جانت از بدن شد دور و وارد بر تنت شد جان
 به گیتی تا ابد پیرایه‌بخش روضه رضوان
 به دوران دم بدم بر ساکنانت کلبه ویران
 چون بیرون آمد از یزد اهل یزد از وفا خندان
 چو شه آمد به کرمان اهل کرمان جفادیده
 (دیوان: ۱۳۴)

۲-۳-۱۵- چشم زخم

به نام ایزد گلی دارم که هرگز
 نبیند در بند بند افتاد نی را
 (همان: ۱۴۸)

۲-۳-۱۶- خوشنویسی

نمونه‌هایی از خط نسخ، شکسته و نستعلیق افسر همراه با نثر مسجع وی که به شیوه‌ی قائم‌مقام فراهانی است، موجود است:

و قایله حسن مرین بوینا
و عاقله سدنی الا عدیه

نتیجه‌گیری

درباره‌ی سبک افسر، خواجه‌ی دوم کرمان که از هواداران سبک بازگشت ادبی است، نتایج زیر به‌دست آمد:

۱. سبک زبانی

- آوایی: جناس و تضمین مخصوصاً جناس مرکب در قافیه. تشدید مخفف، تلفظ کهنه، ممال، قافیه درونی.

موسیقی بیرونی: بحر قصاید: ۲۳ هزج، ۱۱ رمل، ۶ رجز ۳ مضارع، ۸ مجتث، ۶ منسرح. ۵ متقارب

بحر غزل‌ها: ۶۷ هزج، ۶۴ رمل، ۳۱ مجتث، ۲۵ مضارع، ۸ منسرح، ۷ رجز مطوی، ۱ سریع، ۱ کامل، ۱ خفیف، ۱ رجز، ۱ کامل. موسیقی کناری: قصاید بسیاری مردف است و غالباً فعل است. گاه به شیوه‌ی خواجه‌ی کرمانی قوافی نادر و نسبتاً مغلق است که نوعی اعنات و تکلف است. غزل‌های بسیاری هم مردفند و ردیف غالباً فعل است. - لغوی: لغات پیش پا افتاده، واژه‌های عربی، لغات ترکی: لغات مغولی، لغات عربی مهجور، اصطلاحات دینی، حکمت الهی عرفانی، اصطلاحات نجومی، موسیقی، اسطوره‌ها ایران کهن، مذهبی.

- نحوی: ی زائد، جابجایی ضمیر، هی (قید زمان)، الف اطلاق، همی، قید تشبیه، حرف اضافه مضاعف، حرف تأکید مفعول، شبه جمله تنبیه، قید زمان، شبه جمله تحسین

۲. سبک ادبی

سروده‌های او آکنده از صنایع ادبی است؛ همچون تشبیه تفضیل مضمّر، انواع استعاره و کنایات زیبا. افسر ترکیبات مخصوص به خود دارد، مثل: کاوه اردی، ضحاک دی، مقرنس طارم زنگارسان، آهوی وامق شکار، شیرویه طبع، یک سپهر اختر، فرش طلب، اسکندر گل.

۳. سبک فکری

کاستی‌های اجتماعی و ستم‌ستیزی، شکوائیه، تجلی حوادث و وقایع زمان مثل پدیده عکس و زمین‌لرزه بزرگ، وادی‌های سلوک، وصف طبیعت، ستایش پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) و بیش از همه حضرت علی و امام مهدی (ع)، آیات قرآن، احادیث و روایات، رنگ کلامی - عرفانی با دیدگاه وحدت وجودی، طنزپردازی، ساختار شکنی در غزل، مرثیه‌پردازی، افکار عرفانی و غنایی از جمله: زاهد از دیدگاه او ریاکار و عاشق خلد است و عقل دیوانه است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. آدمیت، فریدون، (۱۳۵۷). *اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران: کتابخانه‌ی طهوری.
۳. آفرینش کرمانی، محمود، (۱۳۵۲). *افسر کرمانی*، وحید، تهران.
۴. آقابزرگ، *الذریعه*؛ افسر کرمانی، (۱۳۶۶). دیوان اشعار، به‌کوشش عبدالرضا افسری کرمانی، تهران.
۵. افسری کرمانی، عبدالرضا، (۱۳۷۲). *دیوان افسر کرمانی*، تهران: انتشارات اطلاعات.
۶. افسری، رضا، (۱۳۵۷). «کرمان در آستانه انقلاب مشروطیت»، وحید، تهران، ۱۳۵۶-۱۳۵۷.
۷. بابایی، محمدعلی، (بی تا). «زندگی نامه افسر کرمانی»، *دیوان افسر کرمانی* (هم).
۸. بهزادی اندوهجردی، حسین (۱۳۸۱). *تذکره شاعران کرمان*، کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.

۹. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۰. سیزواری، ملاحادی، (۱۳۴۸). *شرح منظومه*، به کوشش مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو، تهران.
۱۱. سمندر، بیژن (۱۳۵۳). «افسری کرمانی، چهره‌ای هنرمند در پشت غبار ایام»، *فصلنامه‌ی هنر و مردم*، تهران.
۱۲. شمیسا، سیروس (۱۳۷۱). *سبک شناسی شعر*، تهران: انتشارات فردوس.
۱۳. _____ (۱۳۹۰). *فرهنگ تلمیحات*. تهران: نشر میترا.
۱۴. _____ (۱۳۹۵). *کلیات سبک شناسی*، تهران: نشر میترا.
۱۵. مصفا، ابوالفضل (۱۳۸۱). *فرهنگ اصطلاحات نجومی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۶. مؤمن، زین العابدین (۱۳۳۹). *تحول شعر فارسی*. تهران: کتابفروشی حافظ.